



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



# خلاصه بحث نقد، نقض و طرح

کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

علامه طباطبایی (ره)

## مقاله سوم و چهارم

سرپرست پژوهش: محبت الاسلام و المسلمین صدوق

تنظیم: محبت الاسلام علی رضا انجم شجاع

تاریخ پژوهش مرداد ۱۳۸۰

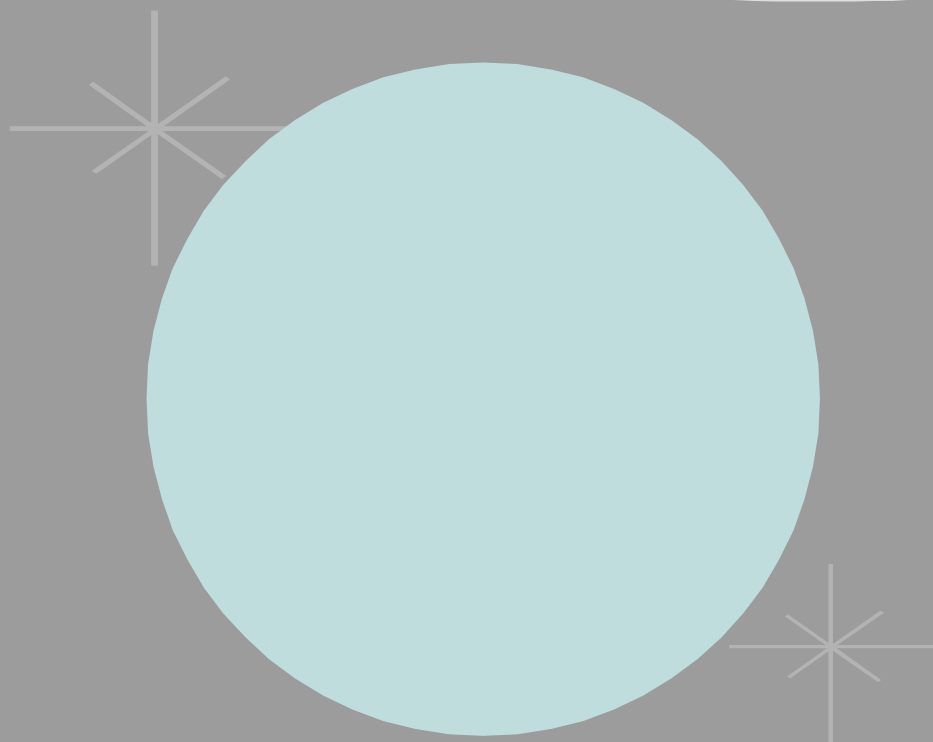
حسینیه اندیشه



نقد و نقض و طرح «اصول فلسفه و روش رئالیسم»

از سلسله پژوهش‌های تطبیقی معرفت‌شناسی

گروه پژوهش‌های تطبیقی



۱۳۸۰/۵/۱

مقاله سوم

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق



## ۱- بررسی تعریف علم حضوری و مسئله تطابق آن

در علم حضوری تطابق (قضیه علم و ادراک مطابق با واقع است) از طریق اتحاد، علم و عالم و معلوم اثبات می‌شود. اما از آنجائی که در این وحدت و اتحاد، تطبیقی به عالم واقعیت وجود ندارد، آنگاه مطابقتی نیز بین این علم، عالم و معلوم وجود نخواهد داشت، زیرا تا دوئیت نباشد سخنی از تطابق در میان نیست. به عبارت دیگر دوئیت بین عالم و معلوم و عالم اعتباری می‌باشد یعنی از این حیث که علم دارد عالم است و از آن حیث که خودش به خودش علم دارد، معلوم است البته در عمل نیز مطابقت اعتباری می‌شود، زیرا وقتی دوئیت آنها اعتباری شد عمل مطابقت هم که فاعلی نیست و انفعالی است اعتباری می‌گردد، زیرا کشف با انفعال سنخیت دارد، نه با فاعلیت! در نفس دو چیز است: فعالیت نفس و انفعال نفس؛ آیا فعالیت نفس را کشف بدانیم یا انفعال نفس را؟ ممکن است بگوئید در تعریف علم حضوری فعالیت اصل می‌باشد و انفعال تنها بعنوان مقدمه محسوب می‌گردد، اما با توجه به تعریف علم حضوری به حضور معلوم عند العالم نه حضور العالم عند المعلوم به نظر می‌آید فعالیت نفس، «مقدمه» و انفعال نفس، «علم» می‌باشد. اساساً علم با فعالیت به وجود می‌آید یا با علیت؟ علم نمی‌تواند حضور عالم عندالمعلوم باشد چون علم مال عالم است اگر علم مال حضور عالم باشد این علم مال عالم نمی‌شود مال معلوم است! (علم حضوری حضور مجرد لمجرد)

به طور کلی مکانیزم پیدایش علم این است که از حس آغاز شده و به حصول و سپس نفس می‌آید و از نفس به وعاء ذهن و تبدل و تکیف تمثیل وارد می‌شود و این مقدمات برای فعالیت نفس در پیدایش علم لازم است. که البته مکانیزم عملکرد نفس در مقاله پنجم به تفصیل مطرح گردیده است. پس در هر صورت تعریف از علم در این قسمت بالاجمال بوده (ترکیب اجمالی علم) و نزاع در مورد تطابق آن می‌باشد. دو استدلال در مورد مجرد بودن علم مطرح شده است: اول اینکه علم مادی نیست و دوم اینکه به بداهت روح و مجرد آن تکیه گردیده است به اینکه علم نیز از شئون وجود نفس بوده و در این صورت مجرد می‌باشد. حال اگر علم معنای تطابق را بدهد آیا در علم حضوری نیز تطابق معنا دارد یا نه؟

از دیدگاه قوم طرفین تطابق در علم حضوری، کلیت و فردیت می‌باشد و دوئیت آن با دوئیت شخصیت فرق دارد (به نحو عموم و خصوص مطلق) از دیدگاه فلاسفه نیز علم مرتبه‌ای از وجود است که مراتب وجودی نیز به تشکیک باز می‌گردند؛ لذا اگر علم وجود باشد، معلوم نیز مرتبه‌ای از آن محسوب می‌گردد که این مراتب مختلف تشکیکی نیز در انتهای به وحدت باز می‌گردند؛ این علم ثابت بوده و ثبات آن به وحدت وجودی آن باز می‌گردد که اگر این وحدت حذف شود، رتبه‌ها ماهوی و حقیقی می‌شوند و بایستی در مقام صور نوعیه ماهیات و علم حصولی (ذهنی و خارجی) به بحث علم و تطابق آن، پرداخت.

اما آیا جریان علیت مفسر علم است یا خیر؟ علیت یکی از اجزاء تفسیر علم است زیرا علت تامه به همراه معلول مفسر همه چیز است البته معلول در موضوعات خارجی و موضوعات ذهنی فرق دارد در اینجا علم یک صورت ذهنی است که کیف نفس می‌باشد یعنی معلول کیف نفس است و آنجا معلول یک اثر خارجی است حال وقتی که

کیف نفس معلول قرار گرفت، جریان علیت در حصولی یا حضوری بودن آن موضوعیت پیدا می‌نماید؛ البته ذات غیر از علم است زیرا ذات جنس و فصل دارد اما در علم اساساً تبدل روی می‌دهد یعنی یک عرضی بر آن عارض شده و ماهیتش تغییر می‌نماید که به این «تبدل» علم می‌گویند. ما دو نوع علم داریم: علم تصویری و علم تصدیقی. اگر تصویری باشد واقع آن خارج است و اگر تصدیقی باشد واقع آن نفس الامر است که این کیف نفس ممکن است هر دو باشد، البته این کیف نفس علم حصولی است که مفهوم در داخل آن تعریف می‌شود.

در مقاله اول در اثبات تجرد علم به علم حضوری تکیه شده است، نمی‌توان برای علم حضوری جنس و فصل معرفی کرد زیرا در این صورت محدود به اثرپذیری و انفعال می‌شود، در این صورت علم حضوری وحدت داشته (جنس و فصل ندارد) و مانند بقیه آثار می‌گردد لذا علم تعریف نمی‌شود! بلکه علم به اثرپذیری در نفس مختار انسان تعریف می‌شود، از دیدگاه علامه طباطبایی در نهایه الحکمه: علم حصولی همان علم حضوری است. از حیث اینکه هر حصولی انعکاسی در حضوری دارد. به طور کلی علم حضوری را نمی‌توان تعریف نمود زیرا بر حسب تحلیل گذشته علم به اثرپذیری خاص بر انسان تعریف گردید و این اثرپذیری به دلیل جنس و فصل داشتن، جایگاهی برای علم حضوری باقی نمی‌گذارد؛ پس در خود کیف نفس، اثرپذیری وجود داشته و بر حسب دستگاه انتزاعی نفس این اثرپذیری به علم تعریف می‌شود.



نقد و نقض و طرح «اصول فلسفه و روش رئالیسم»

از سلسله پژوهش‌های تطبیقی معرفت‌شناسی

گروه پژوهش‌های تطبیقی

مقاله سوم و چهارم ۱۳۸۰/۵/۲

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق



خلاصه: علیرضا انجم شعاع

تاریخ: ۸۰/۵/۲

## ۱- بررسی تعریف و تطابق علم در مقاله سوم

موضوع بحث در مقاله سوم و چهارم منطبق است که البته معرفت‌شناسی ریشه این مبحث می‌باشد، تفاوت معرفت‌شناسی و منطق در این است که منطق ابزار فکر کردن است، اما معرفت‌شناسی علم‌اعلایی است که شیوه نگرش کردن نسب به جهان را نشان می‌دهد، اینکه شکاک یا متیقن هستیم یا نیستیم همگی در مقام شناخت‌شناسی مطرح می‌گردند. جدای از این مطلب بحث محوری در این مقالات موضوع تطابق علم با خارج است که پایگاه این مسئله از ثابت و مجرد بودن علم آغاز می‌گردد. و به عارض بر ذات بودن و بالآثار شدن آن تعریف می‌شود. (یا همان عن عوارضه الذاتیه) که جنس تعریف علم همان آثار است (البته دست نیافتنی)

فلاسفه می‌گویند: علم جنس و فصل دارد اما از جمله مقولاتی است که ما جنس و فصل آن را نمی‌دانیم، پس به طور کلی برای اثبات مجرد بودن علم در مقاله سوم دو استدلال مطرح شده است. الف: اینکه حسی نیست چون در مغز قرار ندارد چون حسی نیست مجرد است ب: علم در نفس قرار دارد و نفس هم مجرد است پس علم مجرد می‌باشد. البته برای دوئیت ذهن و حس به شکل سلبی دلیلی مطرح نشده است بلکه به ارتکازات عموم تکیه گردیده است. هر چند که مسئله جسمانی الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس محل بحث و مناقشه جدی بوده است! در هر صورت اگر برای علم جنس و فصل معرفی نشود (تعریف) لازمه آن بالآثار بودن است.

چنانچه ملاحظه‌کننده نیز می‌گوید: هر شیئی بهره‌ای از علم دارد! که این خود نشان دهنده آن است که علم مانند سایر اشیاء اثر دارد. بنابراین در مقاله سوم از انجائی که درصدد اثبات تجرد و ثابت بودن علم (با توجه به حیثیات ثبات و تغییر) نتوانسته‌اند دوئیت ذهن و حس را به شکل استدلالی اثبات نمایند، بلکه با تکیه به ارتکازات و بداهت‌ها و پذیرفته شده‌ها این دوئیت را تحلیل نموده‌اند. لذا نه برای تجرد و نه ثبات استدلالی مطرح نگردیده است. اما مردم وصف ثبات و تجرد را بدیهی نمی‌دانند بلکه تنها دوئیتش را بدیهی می‌دانند و اینکه با تبئه می‌توان تجرد را برای مردم اثبات نمود محل تردید است! چنانچه برای فلاسفه غربی نیز این امر بدیهی نیست. و دیگر آنکه ثبات را به رابطه کلی و فرد تمام نموده‌اند.

## ۲- بررسی مکانیزم علم و خطا ناپذیری آن در مقاله چهارم

اما در مقاله چهارم از این مسئله بحث گردیده است که محل انتزاع در باب علم تطابق است و اما آیا این تطابق وجودی است یا ماهوی؟ در مقدمه این مقاله از تغییرات کمی و کیفی علم و اطلاعات سخن به میان آمده است. البته این تغییرات هم کمی و هم کیفی و هم تکاملی است یعنی علاوه بر اینکه نسبت بین موضوعات مورد دقت

قرار می‌گیرد، ممکن است کل موضوعات مبناً تغییر نمایند (حد اولیه تغییر یابد) البته ما معتقدیم که علم بالاجمال تغییر پذیر (نه بالتفصیل) نیست منطقیین علم را به صورت حاصله عند العقل تعریف نموده‌اند که این صورت ذهنی مطابق با واقع می‌باشد (تطابق ماهوی) که این تطابق تنها براساس تصور کلی شکل می‌یابد نه تصور جزئی! کلی نیز وصف ذهنی ماهیت است که آن ماهیت نیز یا ذهنی است یا عینی می‌باشد.

در مقاله چهارم وقتی که می‌خواهند: خطا ناپذیری علم را اثبات نمایند، یک تعریفی از مکانیزم علم بالاجمال ارائه می‌دهند، بعد در مکانیزم علم سه مرحله در نظر می‌گیرند: به اینکه یک انفعالی رخ می‌دهد بعد صورت محسوسه (حس) به وجود می‌آید بعد این از صورت محسوسه، صورت متخیله (خیال) بوجود می‌آید و در نهایت این صور متخیله، مفهوم کلی را به ما ارائه می‌دهد. (متکفل خیال علم حصولی است رجوع شود به مقاله پنجم)

در صفحه ۶۹ در پاورقی مقاله سوم آمده است: «قدما همچنین متأخرین برای ادراکات انسان از خارج سه مرتبه قائل شده‌اند، مرتبه حس، مرتبه خیال و مرتبه تعقل» مرتبه خیال را حافظه گرفته‌اند، این مرتبه خیال غیر از قوه خیال است، در صفحه ۲۰۰، پاورقی «قوه خیال کارش این است که همواره با هر واقعیتی که اتصال پیدا می‌کند از او عکس‌برداری می‌کند و صورتی تهیه می‌نماید و به قوه دیگری به نام قوه حافظه می‌سپارد علیهذا کار این قوه تهیه صور جزئی و تبدیل کردن علم حضوری است به علم حصولی» یعنی قوه خیال علم حصولی را ارائه می‌دهد «و از این رو در این مقاله این قوه، قوه تبدیل علم حضوری به علم حصولی نامیده شده است». تصریح دارند که قوه خیال علم حصولی می‌دهد و علم حصولی در حافظه می‌سپارد در مورد این که قوه متخیله این کار را انجام می‌دهد.

در صفحه ۲۳۵ آمده است: «همان طور که گفته شد قوه متخیله در عمل خود آزاد است و هر صورتی را به هر نحو که بخواهد تمایلات نفسانی ایجاب کند وصل و فصل می‌کند ولی قوه مفکره آن آزادی را ندارد بعد که همواره از قانون حمایت می‌کند یعنی می‌بایست طوری در معقولات تصرف کند که با واقع و نفس‌الامر مطابقت داشته باشد و از این جهت است که تجزیه و ترکیب‌های حسی و خیالی ارزش منطقی ندارند ولی تجزیه و ترکیب‌های عقلی که با نیروی مفکره صورت می‌گیرد ارزش منطقی دارد و همین تجزیه و ترکیب عقلی است که در منطق به نام مقصود تحلیل و ترکیب نامیده می‌شود پس تحلیل و ترکیب یعنی تجزیه و ترکیب عقلی که با نیروی قوه مفکره صورت می‌گیرد و ارزش منطقی دارد...»

پس این دو عبارت نشان می‌دهد که قوه خیال اختیاری است (بدلیل آزاد بودن و فعالیت داشتن) و قوه مفکره، انفعالی و تحت علیت و قوه حس نیز جزء قوای نفس می‌باشد. که ظاهراً قوه مفکره همان قوه عاقله و علم حضوری است. پس سه قوه حسی، خیالی و عقلی در این مقاله مورد دقت قرار گرفته‌اند. که به نوعی می‌توان حس را به معنای جزئی شخصی و خیال (قوه ذهن و جزئی از جنون نفس است) برابر علم حصولی و عاقله را برابر با علم حضوری دانست.

پس یک قوه خیال وجود دارد که تحت علیت هم نیست (اختیاری است) و بعد از آن یک قوه مفکره است که با تجزیه و تحلیل منطقی فعالیت کرده و خطاناپذیر است. آن وقت یک حافظه نیز وجود دارد (نه فعال و نه منفعل است!) که به معنای بایگانی قوه مفکره و قوه خیال است و خطاها نیز از این قوه خیال به قوه مفکره سرایت می‌نماید. در قوه مفکره دوئیت علم حضوری و علم حصولی (و به نوعی حسی) محفوظ می‌باشد زیرا در مقام طرح بحث مکانیزم و چگونگی و چیستی علم، بایستی به کثرت تقسیمات (که ماهوی است) توجه داشت.

به عنوان نمونه در ص ۲۳۵ از مقاله پنجم: «در مورد علم حضوری، هر جا ما علم را بیاوریم خود واقع(حس) نزد نفس حاضر است» و یا «محسوسات با تمام واقعیت خود در حواس موجودند» که در واقع و نفس هم علم حضوری و هم علم حصولی و هم حس با یکدیگر وحدت دارند.

در ص ۱۹۷ تصریح شده است که: «تا اینجا سه نوع علم حضوری بیان شد علم حضوری نفس به ذات آن، علم حضوری نفس به کارهایی که در دایره وجودش اتفاق می‌افتد، علم حضوری نفس به قوا و ابزارهایی که به وسیله آنها این کارها را انجام می‌دهد» که البته بر حسب مبانی اصالت الوجود علم حضوری در همه مراتب حاضر است حتی حس! «نکته‌ای که در اینجا احتیاج به توضیح و تذکر دارد این است که در مشاهده آثار و افعال قسمت دوم و همچنین مشاهده قوا و ابزار نفسانی قسمت سوم از آن جهت که این پدیده‌ها از ملحقات و مراتب وجود می‌باشند، وجودشان عین ادراک نسبت و عین ربط است»

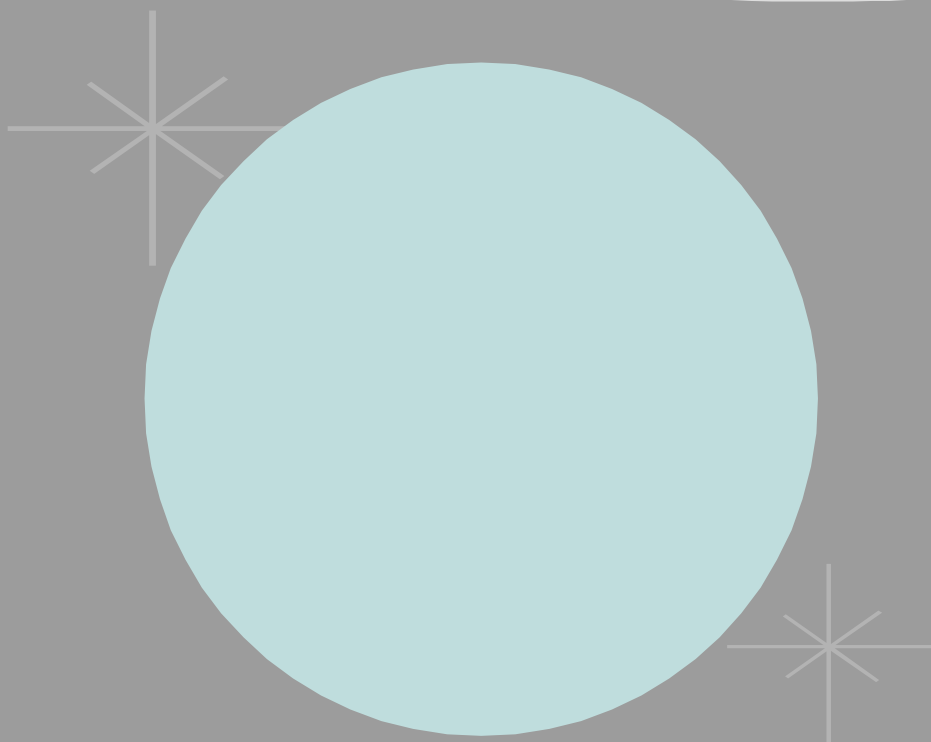
در صفحه ۱۹۳ می‌گویند در علم حضوری شک و یقین نیست خطا و ثواب نیست. شک، یقین، تصور، تصدیق، خطا، ثواب، حافظه، توجه، تفکر، تعقل، استدلال، تعبیر لفظی، تفصیل، تفهم و فلسفه و علوم همه مربوط به علم‌های حصولی است و به عبارت دیگر مربوط به عالم مخصوص ذهن است که عالم صور اشیاء، صور هیچ وقت معنی کیف نفس نمی‌دهد.



نقد و نقض و طرح «اصول فلسفه و روش رئالیسم»

از سلسله پژوهش‌های تطبیقی معرفت‌شناسی

گروه پژوهش‌های تطبیقی



۱۳۸۰/۵/۳

مقاله سوم

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق





### ۱- ضرورت تقدم بررسی مبحث تطابق بر تجرد علم در مقاله سوم

در بررسی مقاله سوم گفته شد که بایستی برای اثبات تجرد علم، محل نزاع و مناقشه را بحث تطابق دانست نه موضوع ثابت و متغیر! چرا که در دستگاه انتزاعی اگر به تطابق تکیه نگردد ثبات علم اثبات نمی شود و همچنین در این مقاله برای اثبات تجرد علم به علم حضوری که پایگاه آن نفس می باشد، تکیه گردیده است. چرا که نفس مجرد بوده و علم حضوری نیز شائنی از شئون نفس است مجرد می باشد.

به طور کلی دو استدلال برای اثبات تجرد علم مطرح شده است یکی نفی مادیت و دیگر تکیه بر دوئیت ذهن و حس (از طریق بدهات عمومی) اما به نظر می رسد که علامه در مقاله سوم بر مسئله تطابق تکیه نموده اند با این تفاوت که تطابق را حصولی در نظر نمی گیرند بلکه به معنای اجمالی ادراک، یعنی کشف معنا می نمایند! کشف یعنی مطابق با واقع که ایشان مطابق با واقع بالتفصیل مورد توضیح قرار نمی دهند.

حال اگر این تطابق اجمالی باشد در این صورت دیگر بدان تطابق نخواهیم گفت بلکه به تناسب و ارتباط معنا می شود لذا ادراک به مرتبط بودن یا متناسب بودن با اصل هستی یا در کیفیت (حدود و تحدید) ترجمان می یابد البته این ادراک و تناسب بایستی نسبت به خارج، «ربط حالتی یا کششی» داشته باشد و اینکه تنها پایگاه آن را علم حضوری بدانیم کافی نبوده و پاسخگوی شبهات سوفسطائی نمی باشد!

جدای از این مطلب اگر هیچ گونه حالتی نسبت به خارج نباشد، هیچ گونه یقین و شکی وجود نخواهد داشت. و تنها در صورت وجود حالت نسبت به واقعیت است که عقل اذعان به حکم اجتماع و ارتفاع نقیضین می نماید. (یعنی از ملاحظه نسب بین سنجش و حالت)

بنابراین دوئیت بین سنجش و حالتی (که ما نسب به واقعیت داریم) به تناسب و ربط کششی باز می گردد نه به تطابق!

به طور خلاصه ایشان در اثبات تجرد علم می گویند: «صورت ادراک ما خواص عمومی ماده را ندارد» یعنی موضوع آن علم حصولی است، سپس تصریح می نمایند که این مطلب را آخر بحث با عنوان «برهان دیگر» در صفحه ۸۰ توضیح بیشتری می نمایند، همچنین برهان دیگری با تکیه بر علم حضوری مطرح نموده اند و در انتها دو نتیجه می گیرند: «علم و ادراک مطلقا ماده نیست، علم بر دو قسم است: حصولی و حضوری»

این مطالب نشان می دهد که کل مقاله سوم در مورد علم حصولی است که از دیدگاه ما ایشان بایستی ثبات و تجرد را براساس علم حصولی اثبات نمایند. عمده دلیل اثبات تجرد از قرار ذیل است:

۱. اثبات تجرد ادراک کمیات متصل.
۲. اثبات تجرد علم از طریق ثبات مدرکات.
۳. اثبات تجرد علم از طریق خواص کلیات عقلیه.
۴. اثبات تجرد علم از طریق خواص وجدانیات.

۵. اثبات تجرد علم از طریق خواص وجود ذهنی کمیات متصل.

۶. اثبات تجرد علم با تکیه بر پدیده تذکر.

۷. اثبات تجرد علم با تکیه به پدیده حفظ و تذکر.

۸. اثبات زمانی نبودن علم با تکیه بر ثبات مدرکات.

۹. اثبات مادی نبودن علم به نفس.

۱۰. ادراک جمعی همه اجزاء حرکت دلیل بر مادی نبودن ادراک.

اما در مورد مسئله تطابق: بایستی تطابق به اشتراکات تمام شود نه اختلافات! زیرا در اختلافات هیچ دو ماهیتی با یکدیگر تطابق نخواهند داشت. حال از آنجائی که وعاء خارج دارای اختلافات زمانی و مکانی است در این صورت تطابق نسبت به خارج منتفی است بلکه تنها تطابق در وعاء ذهن موضوعیت می‌یابد. حتی نمی‌توان با وجه اشتراکی بین ذهن و خارج، تطابق را معین نمود. البته در وعاء ذهن نیز تنها می‌توان با وجود ادراک و علم اجمالی تطابق را مطرح نمود که در این صورت به آن تطابق نخواهیم گفت، بلکه باید از تناسب یا ربط کششی سخن به میان آوریم، زیرا تطابق تنها با علم و کشف تفصیلی (به دلیل مطلق بودن آن) همخوانی دارد و لاغیر!

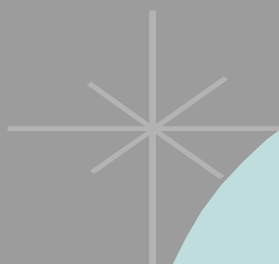
انطباق یعنی ماهیت واحده، مفهوم واحد داشته باشند یعنی در خارج اگر زید است در ذهن من صورت ذهنیه زید است هر دو ماهیت واحد دارند نه دو ماهیت که با هم برابر باشند یعنی تساوی در دو مفهوم است، انطباق در یک مفهوم است که از دو چیز انتزاع شده است، که البته نسبت انطباق به تساوی عموم و خصوص مطلق است زیرا دو طرف صدق ذهن، خارج و دو طرف تساوی دو مفهوم کلی هستند.

آیا این اختلافات از آن وجود است یا ماهیت؟ یعنی آثار خواص ما وجود است یا ماهیت؟ از دیدگاه علامه در مقاله سوم وجه اشتراک ماهیت و وجه اختلاف اوصاف ذهنی (لکه‌هایی به نام عکس در مثال) است. در مورد هویت و تشخیص علم اگر براساس اصالت وجود آن را تحلیل نمائیم بایستی براساس مرتبه تشکیکی و شانی وجود این تشخیص، کلیت و تجرد را تبیین نمائیم و اگر براساس اصالت ماهیت بخوایم این هویت و تشخیص را تحلیل نمائیم بایستی برای علم جنس و فصل معرفی نموده و برای ماهیت مراتب قبل از خلق و بعد از خلق قائل شویم، یعنی علم یک مرتبه وجود عینی و یک مرتبه وجود ذهنی دارد که این مراتب در نوع مشترک وحدت دارند. البته تحلیل علامه در مقاله سوم براساس اصالت ماهیت است نه اصالت وجود!

نقد و نقض و طرح «اصول فلسفه و روش رئالیسم»

از سلسله پژوهش‌های تطبیقی معرفت‌شناسی

گروه پژوهش‌های تطبیقی



۱۳۸۰/۵/۶

مقاله چهارم

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق



خلاصه: علیرضا انجم شعاع

تاریخ: ۸۰/۵/۶

### ۱- بررسی وحدت علم و معلوم از جهت ماهیت

الف - معلوم مرتبه ترتب اثر شی یا منشائیت آثار شی

ب - علم یا صورت مرتبه عدم آثار و عدم منشائیت آثار

ج - اذعان داشتن به انطباق علم به معلوم فی الجمله و کاشف و بیرون نما بودن آن

علامه در ابتدای مقاله چهارم می‌فرماید: «اما بررسی مسأله علم و معلوم را از لحاظ اهمیت در جرگه مسائل درجه یک فلسفه باید قرار داد زیرا تا ما هستیم سر و کاری به غیر علم نداریم. البته این سخن را نباید از ما دلیل سفسطه گرفت زیرا سفسطایی می‌گوید علم می‌خواهیم و علم به دست می‌آوریم و ما می‌گوییم معلوم می‌خواهیم و علم به دست ما می‌آید یعنی این‌جا دوئیت را قبول می‌کند و توضیح می‌دهد و فرق میان این دو سخن بسیار است چراکه در مقاله‌های گذشته گفته شد هر علم با معلوم خود از جهت ماهیت یکی است و هر فیلسوفی حتی بزرگان فلسفه ماتریالیست دیالکتیک نیز اگر از تعریف علم و معلوم پرسیده شود خواهند گفت معلوم که چه باشد معلوم که موجود خارجی باشد مرتبه ترتب آثار یا منشائیت آثار چیزی است و علم یا صورت علمی مرتبه عدم ترتب آثار، عدم منشائیت آثار همان چیز است...»

این عبارات دقیقاً نشان می‌دهد که برای اثبات دوئیت بین عالم و معلوم به این مطلب استناد نموده اند که دوئیت هر چیزی یک مرتبه ذهنی و یک عینی دارد که این هر دو ماهوی می‌باشند. اما اینکه دوئیت این دو چگونه است؟ خود محل تامل و اشکال می‌باشد. حال این ماهیت ذهنی فاقد آثار و ماهیت خارجی منشاء آثار هستند و از این جهت در ماهیت و ذات با یکدیگر وحدت و تطابق دارند پس اختلاف آنها در مرتبه آثار و عدم آثار است که بر حسب مبنای اصالت الوجود این آثار از آن وجود است نه ماهیت (ماهیت حد وجود و اعتباری است)

ایشان در بدایه الحکمه تصریحاً می‌گویند: «اثر فقط مال وجود است و از غیر وجود اثر بیرون نمی‌آید.» در صفحه ۳۸۴ آمده است: «اما خواص برای این که خاصیت و اثر یک پدیده‌ای است که طفیلی یک پدیده دیگر بوده در هستی خود تکیه به وی می‌نهد چنان که جاذبه بر اثر جسم و تیزی اثر زاویه می‌باشد - پس اثر و خاصه پیوسته از موضوع خود که او به آن نیازمند و پیوسته به آن می‌باشد و این سخن در مورد واقعیت هستی صادق نیست...»

در هر حال ایشان به دوئیت و تغایر عالم و معلوم تکیه نموده‌اند دیگر تطابق بین این دو چه معنای دارد؟ یعنی تطابق بین ذهن و خارج امکان دارد (نه آنکه تطابق از اصل نداریم) اما آیا تطابق در علم حصولی است یا علم حصولی در پاسخ اینکه اصلاً انطباق در علم حصولی است نه در علم حصولی

زیرا در علم حصولی حضور مجرد در کیف نفس است و از اساس کلیت (صورت) ندارد. که البته در این قسمت نیز علم حصولی تعریف نمی‌شود زیرا اگر این علم تعریف شود گرفتار مشکلات ماهیت می‌گردد.

در بحث علم و معلوم ایشان همان بحث‌های قبلی را که در مقاله قبل گفتند منظم تکرار می‌کنند علمی است و معلومی است از جهت ماهیت یکی هستند اختلاف ماهوی آن‌ها را می‌گویند معلوم ترتب آثار است علم در مرتبه عدم ترتب آثار است و از این رو انطباق علم به معلوم فی الجمله، و فی الجمله یعنی تکیه به جنس یعنی انطباق کامل نیست زیرا این‌ها اختلاف دارند، این فی الجمله ضروری و بدیهی است (ضروری و ذاتی علم) و سپس می‌گویند: اثبات می‌کنیم که این دو کاملاً انطباق داشته و فی الجمله نیازی به برهان ندارد (همان برهان لزوم و سفسطه را مطرح می‌نمایند) این انطباق حقیقی می‌باشد

در صفحه ۱۰۳ در معنی حقیقت آمده است: «در اصلاحات فلسفی معمول است حقیقت هم‌ردیف صدق یا صحیح است و به آن قضیه ذهنی گفته می‌شود که با واقع مطابقت کند»

در صفحه ۱۰۷ «یک فعل از یک جهت محال است هم حقیقت و هم صحیح باشد» پس حقیقت وصف ادراکات از لحاظ مطابقت با واقع و نفس الامر است. که این ادراکات را ایشان بدیهی می‌دانند به عبارت دیگر معلوم نیست این ادراکات حضوری یا حصولی یا مربوط به اصل هستی است! لذا ایشان دقیقاً در این قسمت از اجمال به تبیین حرکت مینمایند.

## ۲. بیان مکانیزم راهیابی تصورات به واقع

- تقسیم علم به تصور و تصدیق (کلی و جزئی)

در این قسمت ایشان می‌گویند: ما به ماهیت واقعی محسوسات فی الجمله نائل می‌شویم یعنی ما با واقعیت و وجودات عالم ارتباط داریم. به عبارت دیگر حالتی نسبت به وجود داریم (علم حضوری) در این قسمت نیز مجدداً از انطباق ماهوی سخن به میان آمده است یعنی ایشان می‌خواهند ربط بین ذهن با خارج را تمام نمایند که خود به نوعی بحث قبلی را جمع بندی می‌کند.

## ۳. تطبیق صورت خیالی به صورت محسوسه

در این قسمت می‌گویند: ادراک خیالی هم جزئی است یعنی محسوسه و خیالی جزئی است و تنها ادراک تعقلی کلی می‌باشد. حال که صورت محسوسه و متخیله جزئی بوده و صورت عاقله کلی است از اینها وجه اشتراک‌گیری می‌نمایند که مبنای این وجه اشتراک‌گیری علم حصولی است و لاغیر! اما در تطبیق این صور خیالی به صور محسوسه یا باید به اجمال تکیه کرد و یا به تفصیل به اینکه ان مقداری که شرط انطباق وجود دارد تطبیق ثابت است و بقیه در اختلافشان رها میشوند در هر صورت تطبیق سیر محسوسه، متخیله و در نهایت عاقله زمانی صحیح است که این صورت اولیه تبدیل به کیف نفس شود یعنی اینکه این صورت محسوسه و متخیله بایستی ابتدا حضوری شوند و سپس در صورت عاقله به علم حصولی تبدیل گردند. البته میتوان گفت این صور از یک حیث حصولی و از حیث دیگر حضوری هستند به اینکه از این حیث که ما به خود مفهوم کلی علم داریم از این حیث می‌شود حضوری اما از این حیث که ما به آینه و مرآت نگاه کنیم می‌شود حصولی یا نگاه کن به آینه یا نگاه کن به خود آئینه! اما اینکه این سه مرحله استقرائی یا وجدانی هستند خود محل تامل و تردید است.

۴- بیان سه شرط برای تحقق مطابقت و عدم مطابقت بعنوان معیار صحت (بررسی تحقق خطاء)

الف - نسبت و قیاس

ب - وحدت میان مقیس و مقیس علیه

ج - حکم (این همانی)

۴/۱. خطا ناشی از تطبیق موضوع و محمول و عدم خطا پذیر بودن نظم صوری

الف - تشخیص حقائق از مجازات بوسیله بکارگیری منطق

ب - تحقق خطا در مرتبه ادراک، حکم و مقایسه با خارج

ج - بالعرض بودن خطا بدلیل دخالت قوه خیال

د - جریان خطا در قضاوت و بین حکم نه در حس

ه - خطا پذیر بودن قوای ادراکی و بیان منشاء خطا در نسبت دادن کار قوه ای به قوه دیگر

ایشان در این قسمت می‌خواهند خطاناپذیری علم را که در واقع همان مطابقت است را تبیین کنند به اینکه:

اولاً: در خارج یک حقیقت واقعی هست.

ثانیاً: یک رابطه حقیقی بین علم و عالم خارج وجود دارد. سپس به بررسی دلیل این رابطه و مکانیزم آن می‌پردازند می‌گویند سه مرحله در این رابطه هست که خطا در آن راه ندارد که همان صور محسوسه، متخیله، معقوله است و در نهایت محل جایگاه خطا را مشخص می‌نمایند. و آن محل این است که جای موضوع و محمول عوض شده و اشتباه رخ داده است (در ماده) به عبارت دیگر قوه عاقله در مقام تحلیل صور متخیله اشتباه کرده است. سپس سه معیار و شرط را برای تحقق و عدم تحقق مطابقت بیان می‌فرمایند.